



اصالت جنگ یا صلح از منظر دین با تاکید بر آیات قرآن کریم

علی تقی‌زاده اکبری*

سیدمرتضی حسینی فاضل*

چکیده

این نوشتار در پی یافتن پاسخ این سؤال است که دین اسلام، در روابط مسلمانان با دیگر انسان‌ها، کدام یک از گزینه‌های جنگ و صلح را «اصل اولی» می‌داند.

شمار فراوانی از عالمان دین به اصالت جنگ و، در مقابل، دسته‌ای دیگر، که شمارشان کمتر است، به اصالت صلح باور دارند. نگارندگان این سطور با درپیش گرفتن روش مطالعه کتابخانه‌ای و بازخوانی آیات و روایات جنگ و صلح و، همچنین، بررسی استدلال‌های مطرح فقیهان و مفسران، درباره هر یک از دو دیدگاه پیش گفته، دیدگاه سومی را مطرح کرده و برگزیده‌اند که باید میان حاکمیت کفر و شرک، از یک سو، و آحاد کافران و مشرکان، از سوی دیگر، تفاوت قائل شد، به گونه‌ای که اصل در روابط مسلمانان با حاکمیت کفر و شرک «جنگ» و اصل در روابط مسلمانان با آحاد کافران و مشرکان «صلح» باشد. بر اساس چنین دیدگاهی، سبب تشریح جهاد ابتدایی حاکمیت کفر محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی

جهاد، اصالت جنگ، اصالت صلح، آیات، روایات

* عضو هیئت علمی پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی - mhfazel@gmail.com

مقدمه

بخش عمده‌ای از آیات قرآن و منابع روایی مسلمانان به موضوع جنگ و صلح اختصاص دارد. تأکید فراوان آموزه‌های اسلام بر جهاد بر کمتر کسی پوشیده است. حضرت علی علیه السلام اهمیت جهاد را با این بیان روشن می‌سازد که «جهاد لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است. کسی که جهاد را ناخوشایند بداند و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند و دچار بلا و مصیبت می‌شود و کوچک و ذلیل می‌گردد» (سیدرضی ۱۳۶۸: خطبه ۲۷).

همچنین، جهاد از مباحثی است که در کتاب‌های فقهی، به تفصیل، از آن سخن گفته شده است. فقیهان جهاد را به دو گونه ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده‌اند؛ جهاد ابتدایی جنگی است که مسلمانان، در شرایط خاص و برای تحقق اهداف خاص، علیه غیر مسلمانان، اعم از اهل کتاب و مشرکان، آغاز می‌کنند. جهاد دفاعی، یا دفاع، نیز جنگی است که برای مقابله با هجوم غیر مسلمانان و با هدف دفاع از سرزمین‌های اسلامی انجام می‌شود. روشن است، جهاد دفاعی زمانی آغاز می‌شود که دشمن یورش آورده باشد و، در چنین شرایطی، لزوم دفاع مشروع مسلم است، اما دلیل تشریح گونه اول جهاد، یعنی جهاد ابتدایی، سؤالی است که همواره فقیهان در پی پاسخ به آن بوده‌اند.

در اینکه علت جهاد ابتدایی کفر اهل کتاب و مشرکان است یا حربی بودن و سرستیز داشتن آنان با مسلمانان میان فقیهان اختلاف است (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۲۷؛ ابن رشد ۱۴۰۸، ج ۱: ۳۸۳-۳۸۵). برخی فقیهان، به مقتضای ادله از جمله آیات مطلق جهاد در قرآن، کفر را علت تشریح جهاد ابتدایی می‌دانند، اما گروهی دیگر از فقیهان حربی بودن و سرستیز داشتن با مسلمانان را دلیل این حکم دانسته‌اند. می‌توان گفت: آنان که کفر را علت جهاد ابتدایی می‌دانند جنگ را و آنان که حربی بودن را علت می‌دانند صلح را اصل اولیه، در روابط مسلمانان با غیر مسلمانان، قلمداد می‌کنند. پرسش یادشده را این گونه نیز می‌توان

مطرح کرد که اصل در روابط مسلمانان با غیرمسلمانان کدام است: جنگ یا صلح.^۱ با توجه به نقش تعیین‌کننده پاسخ این پرسش در رقم زدن شکل روابط حکومت اسلامی با غیرمسلمانان و، از سوی دیگر، با توجه به هجمه گسترده خاورشناسان و غربیان به این حکم اسلامی، تبیین اصل اولی^۱ در روابط با غیرمسلمانان ضروری است.

از آنجا که مهم‌ترین ادله معتقدان به هر یک از این دو نظریه آیات قرآن است، در این نوشتار ابتدا نگاهی به آیات جنگ و صلح در قرآن کریم می‌افکنیم و سپس به طرح هر یک از دو دیدگاه مطرح در میان فقیهان می‌پردازیم تا سرانجام، بر پایه آیات قرآن و روایات، برای دیدگاه برگزیده این نوشتار استدلال نماییم.

آیات جنگ

در قرآن کریم، آیات فراوانی درباره جهاد در راه خدا آمده است، که می‌توان آن‌ها را، به اعتبارهای گوناگون، دسته‌بندی کرد. علامه طباطبایی این آیات را، به اعتبار دشمنانی که باید با آن‌ها جنگید، به آیات جنگ با مشرکان مکه، آیات جنگ با اهل کتاب، آیات جنگ با همه مشرکان و آیات جنگ با همه کافران، اعم از مشرکان و اهل کتاب، تقسیم کرده است (طباطبایی ۱۴۰۳: ۶۵). از این نگاه، می‌توان گفت که دشمنان غیرمسلمان یا مشرکانند یا اهل کتاب.

همچنین، می‌توان آیات جهاد با مشرکان و اهل کتاب را، به اعتبار شمول و گستردگی حکم، به آیات مطلق و آیات مقید دسته‌بندی کرد؛ آیات مطلق آیاتی‌اند که در آن‌ها جنگ با همه مشرکان و اهل کتاب واجب شده است. در مقابل، آیات مقید آیاتی‌اند که در آن‌ها

۱. مقصود از اصل بودن جنگ یا صلح این نیست که کدام یک، همواره باید حاکم باشد و کدام یک به کلی کنار گذاشته شود. به دیگر سخن، پرسش این نیست که اسلام دین جنگ است یا صلح. این پرسش منطقی نیست زیرا اسلام هم دین جنگ است و هم دین صلح، هم قانون جنگ دارد و هم قانون صلح. هر یک در جای خود و در شرایط ویژه خود موضوعیت می‌یابد. آنچه مورد بحث است این است که حالت اولیه روابط مسلمانان با غیرمسلمانان صلح است یا جنگ (مطهری ۱۳۶۷: ۷۷-۷۸).

جنگ با گروهی از مشرکان و اهل کتاب واجب شده است. این گروه کسانی اند که یا با مسلمانان سرستیز دارند، یا مانع تبلیغ و دعوت اسلامی اند یا به عده‌ای ضعیف ستم می‌کنند. نمونه‌هایی از آیات مطلق به قرار ذیل است:

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... (توبه: ۵).

پس، چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید....

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ... (بقره: ۱۹۳).

با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود....

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (توبه: ۲۹).

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

دو آیه نخست به مشرکان و آیه سوم به اهل کتاب اختصاص دارد. البته، مطلق دانستن آیه نخست بر این مبناست که حکم قتال با مشرکان به نحو قضیه حقیقه باشد نه خارجیه. به سخن دیگر، آیه متضمن حکمی عام و شامل همه مشرکان در همه زمان‌ها باشد، نه اینکه فقط به مشرکان مکه اختصاص داشته باشد (مقام رهبری ۱۳۷۶: ۲۶-۲۷). آیه سوم نیز در صورتی مطلق محسوب می‌شود که واژه «مِن» در عبارت «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» بیانیه باشد نه تبعیضیه، چنان‌که بیشتر مفسران بر این باورند (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۹: ۲۳۷ و ۲۳۸؛ آلوسی: ۷۸) زیرا اگر تبعیضیه باشد، حکم قتال به دسته‌ای از اهل کتاب اختصاص می‌یابد.

نمونه‌هایی از آیات مفید جهاد نیز از این قرار است:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (بقره: ۱۹۰).

و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، ولی از اندازه درنگزید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (حج: ۳۹).

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است چراکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. وَمَا لَكُمْ لَّا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا... (نساء: ۷۵). و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: «پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر...».

آیات صلح

بسیاری از آیات قرآن کریم درباره صلح است. برخی از این آیات درباره روابط برادرانه میان مسلمانان است (بقره: ۲۰۸؛ حجرات: ۱۰)، چنان‌که برخی از آیات جنگ نیز درباره روابط خصومت‌آمیز میان مسلمانان است (حجرات: ۹). از این آیات که بگذریم، آیات دیگر صلح ناظر به روابط مسلمانان با غیر مسلمانان، اعم از مشرکان و اهل کتاب، است، هر چند مفسران درباره اختصاص برخی از این آیات به مشرکان و اهل کتاب اختلاف نظر دارند (طبرسی ۱۴۰۸: ۴۰۸؛ رازی ۱۴۱۵: ۱۴۳). آیات صلح را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱. آیاتی که مسلمانان را به دادن پاسخ مثبت به پیشنهاد صلح غیر مسلمانان فرمان می‌دهد:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ... (انفال: ۶۱).

و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما...

... فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَآلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا... (نساء: ۹۰).

... پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، [دیگر] خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است....

۲. آیاتی که مسلمانان را از اظهار محبت و عدالت ورزی به غیر مسلمانانی که با آنان

سرستیز ندارند نهی نمی کند:

لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه: ۸).

[اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می دارد.

۳. آیاتی که بر مناظره و گفت و گوی منطقی با غیر مسلمانان و تکیه بر عقاید مشترک

با اهل کتاب تأکید می ورزد:

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ... (آل عمران: ۲۰).

پس، اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو: «من خود را تسلیم خدا نموده ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است]» و به کسانی که اهل کتاب اند و به مشرکان بگو: «آیا اسلام آورده اید...».

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قَوْلُوا آمَنَّا... (عنکبوت: ۴۶).

و با اهل کتاب، جز به [شیوه ای] که بهتر است، مجادله مکنید، مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده اند و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم...».

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آل عمران: ۶۴).

بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به

جای خدا به خدایی نگیرد.» پس، اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید:
«شاهد باشید که ما مسلمانییم [نه شما].»

اینک، به بیان دو نظریهٔ اصالت جنگ و صلح، به همراه مهم‌ترین ادلهٔ آن‌ها، می‌پردازیم:

۱. اصالت جنگ

از ظاهر گفتار بیشتر فقیهان شیعه و سنی، در بحث جهاد، استفاده می‌شود که جهاد با مشرکان و اهل کتاب اصل است و صلح حالتی استثنایی دارد (نجفی ۱۴۰۴، ج ۲۱: ۴۶-۴۸ و ۲۹۷). مهم‌ترین سندی که با آن می‌توان این نظریه را به این فقیهان نسبت داد - گرچه بحث اصالت جنگ و صلح در کتاب‌های فقهی به صراحت مطرح نشده است - این است که اینان جنگ ابتدایی را، با مشرکان و اهل کتاب، در صورت تحقق واجب می‌دانند، تا بدین وسیله مشرکان اسلام بیاورند و اهل کتاب نیز یا مسلمان شوند یا جزیه^۱ بپردازند، به طوری که با مسلمانان خصومت نورزند، مانع دعوت و تبلیغ اسلامی نگردند و به زیردستان و ضعیفان ستم نکنند.

دلیل دیگر این است که این گروه صلح دائم را با مشرکان نمی‌پذیرند و تنها ترک مخاصمهٔ موقت، یعنی هدنه، را جایز می‌شمارند (فاضل ۱۴۲۵، ج ۱: ۳۸۱)، چراکه صلح دائم به ترک جهاد می‌انجامد (الدسوقی، ج ۲: ۲۰۶؛ الشریبینی، ج ۴: ۲۶۰؛ ابن قدامه حنبلی، ج ۸: ۴۱۰).
موارد ذیل را می‌توان مهم‌ترین ادلهٔ اصالت جنگ دانست:

۱-۱. آیات مطلق جهاد

فقیهانی که کفر را علت جهاد ابتدایی می‌دانند، با استناد به آیات مطلق جهاد، معتقدند که جنگ با مشرکان، تا اسلام آوردن یا کشته شدنشان، و جنگ با اهل کتاب، تا اسلام آوردن

۱. جزیه به مالیاتی اطلاق می‌شود که دولت اسلامی از اهل کتاب، در قبال اقامت آنان در بلاد اسلامی و مصونیت آنان از تعرض دیگران، بر اساس قرارداد ذمه، دریافت می‌کند (جمعی از پژوهشگران ۱۴۲۶، ج ۳: ۸۴).

یا پرداخت جزیه یا کشته شدن نشان، ادامه دارد. برخی از اینان آیات مطلق جهاد را ناسخ آیات مقید و نیز ناسخ برخی از آیات صلح می‌دانند.^۱

در اینجا، شایسته است به دو آیه مطلق — یکی درباره مشرکان و دیگری درباره اهل کتاب — و چگونگی استدلال بدان‌ها برای اثبات نظریه اصالت جنگ و نیز پاسخ معتقدان به نظریه اصالت صلح اشاره کنیم:

آیه اول: «فَإِذَا نَسَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...» (توبه: ۵).

بر اساس این آیه، که به آیه سیف^۲ مشهور است، باید با مشرکان جنگید تا توبه کنند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند (راوندی ۱۴۰۵، ج ۱: ۱۲۲). این آیه مطلق است و قیدی مبنی بر متجاوز بودن مشرکان ندارد، تا علت جنگ را حرابت بدانیم. غایت حکم و جوب جنگ با مشرکان توبه آنان از کفر و شرک است، که تنها با پذیرفتن اسلام حاصل می‌گردد. بنابراین، کفر و شرک مشرکان علت و جوب جنگ با آنان است.

کسانی که علت جنگ را حربی بودن می‌دانند در پاسخ گفته‌اند: اولاً، ممکن است ظاهر این آیه بر مدعای اصالت جنگ دلالت داشته باشد، اما با توجه به آیات پیش و پس از آن معلوم می‌شود که کفر به تنهایی علت جنگ با مشرکان نیست زیرا اگر چنین باشد، امان دادن به مشرکان یا پیمان بستن با آنان جایز نیست، در حالی که به دلالت آیه‌های ۶، ۷ و ۸ سوره توبه، که پس از آیه سیف نازل شده است، این امور مشروع است. ثانیاً، آیه سیف مطلق است. راه جمع آن با آیات مقید آن است که آن را با آیات مقید جهاد مقید و محدود کنیم. آیات مقید مفسر آیات مطلق‌اند. بنابراین،

۱. درباره ناسخ بودن آیات مطلق جهاد، برخی مفسران راه افراط را در پیش گرفته‌اند، تا آنجا که آیه سیف را به تنهایی ناسخ ۱۲۴ آیه از آیات مقید جهاد، آیات صلح و مواعده، آیات صفح و گذشت و... می‌دانند (ابن متوج ۱۳۴۴: ۱۲۵). بسیاری از مفسران و عالمان علوم قرآنی به ناسخ بودن این آیه و آیه جزیه به این شکل اعتقادی ندارند (سیوطی ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۱-۸۰).

۲. برخی مفسران آیه ۳۶ سوره توبه را آیه سیف می‌نامند (آلوسی بغدادی ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۰).

حکم و جوب جهاد همان است که آیات مقید در بر دارنده آن است و شمول و گستردگی حکم و جوب جهاد ابتدایی به اندازه‌ای است که در آیات مقید آمده است. پس، از آیات مطلق نمی‌توان استفاده کرد که کفر و شرک علت و جوب جهاد است (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۳۵-۲۴۰). با این توضیح روشن می‌شود که نمی‌توان آیات مطلق را ناسخ آیات مقید دانست زیرا میان این دو دسته از آیات شرایط نسخ - از جمله تنافی مدلول آن‌ها با یکدیگر - موجود نیست؛ نسخ در جایی است که امکان جمع نباشد (مطهری ۱۳۶۷: ۵۸-۵۹).

آیه دوم: «وَقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ...» (توبه: ۲۹).

بر اساس دلالت این آیه، که به آیه جزیه مشهور است، جنگ با تمامی اهل کتاب واجب است تا یا اسلام بیاورند یا جزیه بپردازند. البته، در آیه، تنها سخن از پرداخت جزیه به میان آمده است، ولی همگان متفق‌اند که اگر اهل کتاب اسلام بیاورند، جنگ پایان می‌یابد. در این آیه، قیدی نیست بر اینکه اهل کتاب ستمگر باشند یا نباشند، متجاوز باشند یا نباشند و مانع دعوت بشوند یا نشوند. همچنین، این آیه، مانند آیه سیف که ناسخ آیات پیش از خود درباره جهاد با مشرکان است، ناسخ آیاتی است که مقید به حرابت یا ممانعت از دعوت یا ستم بر مستضعفان است.

فقیهانی که حرابت را علت جنگ می‌دانند، در پاسخ به استدلال به آیه جزیه، گفته‌اند: اولاً، باب مفاعله (قاتلوا)، که در آیه به کار رفته است، نشان می‌دهد که ابتدا اهل کتاب بوده‌اند که به جنگ با مسلمانان برخاسته‌اند و آیه در مقام دفع تجاوز آنان به مسلمانان فرمان جنگ می‌دهد. ثانیاً، همین آیه نشان می‌دهد که کفر علت جنگ نیست زیرا غایت حکم، در این آیه، پرداخت جزیه و باقی ماندن بر کفر است (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۴۰-۲۴۱). ثالثاً، ناسخ بودن آیه جزیه نیز، بنا بر همان ادله‌ای که ناسخ بودن آیه سیف را رد می‌کند، مردود است.

آیه سوم: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره: ۱۹۳).

استدلال به این آیه، که از آیات مطلق جهاد است، برای علت بودن کفر، مبتنی بر آن است که مراد از «فتنه» شرک باشد،^۱ اما اگر معنایی جز شرک باشد - مانند حرابت یا ستم مشرکان^۲ - نمی‌توان برای علت کفر بدان استناد کرد.

۱-۲. روایات

برخی روایات که به ظاهر بر اصالت جنگ دلالت دارد عبارت است از:

روایت اول: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...»^۳

این حدیث در جوامع روایی اهل سنت، مانند صحیح مسلم و صحیح بخاری، آمده است (بخاری ۱۳۵۶ ق: ۱۳؛ قشیری ۱۴۰۸: ۲۱۰). البته، برخی عالمان سنی نیز این روایت را ضعیف می‌شمارند (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۱۹۶).

در این روایت، غایت مأموریت پیامبر ﷺ، در جنگ، اسلام آوردن مردمان عنوان شده است. بنابراین، معلوم می‌شود که علت جهاد با غیرمسلمانان، همانا، «کفر» است.

در پاسخ به این استدلال گفته‌اند: اولاً، این روایت، از نظر سند، معتبر نیست. ثانیاً، احتمال می‌رود که ناظر به جهاد دفاعی باشد نه ابتدایی زیرا باب مفاعله، که در روایت به کار رفته است، جز با دو طرف تحقق نمی‌یابد. پس، معلوم می‌شود که طرف دیگر با

۱. این آیه در دو جای قرآن با اندکی تفاوت آمده است. آیه فوق در سوره مبارکه بقره و آیه دیگر، که تأکید «کله» را نیز دارد (و یكون الدين كله لله)، در سوره مبارکه انفال مذکور است. مرحوم علامه طباطبایی، در ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره، فتنه را به «شرک» و، در ذیل آیه ۳۹ سوره انفال، به «قتال» تفسیر کرده است (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۲: ۶۲ و ج ۹: ۷۵-۷۶).

۲. همان.

۳. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «[از سوی خداوند متعال] مأمورم که با مردم بجنگم تا گواهی دهند معبودی جز خداوند یکتا نیست، محمد فرستاده اوست، نماز برپا دارند و زکات بپردازند. پس، هرگاه چنین کردند جان و مالشان را

مسلمانان سرِ جنگ دارد و جنگ پیامبر ﷺ پاسخ به جنگی است که طرف دیگر آغاز کرده است. از آنجا که این احتمال وجود دارد، استدلال به این روایت، برای اثبات علیت کفر، خدشه دار و باطل است (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۱۹۷-۱۹۹).

روایت دوم: «أَقْتُلُوا شَيْوخَ الْمُشْرِكِينَ وَاسْتَبِقُوا شَرَحَهُمْ»^۱ (المنذری ۱۴۰۰: ۱۳).

طرف داران نظریه اصالت جنگ، با استدلال به این روایت، معتقدند که فرمان پیامبر ﷺ، مبنی بر کشتن پیر مردان مشرک و باقی نگه داشتن خردسالان، نشان می‌دهد که علت کشتن آنان کفر است.

اما مخالفان این نظریه، در پاسخ، گفته‌اند: اولاً، سند این روایت ضعیف است. ثانیاً، واژه «شیخ» به معنای پیر مرد فرتوت نیست، که قدرت جنگیدن نداشته باشد، بلکه به معنای کسی است که پا به سن گذاشته و آثار پیری در چهره‌اش ظاهر شده است. بنابراین، مراد از شیخ، در روایت، مرد مسنی است که قدرت جنگیدن یا رهبری و فرماندهی جنگ را داراست. در روایات، از پیر مردی که قدرت جنگیدن ندارد به «شیخ فانی» تعبیر شده است^۲ (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۴۱-۲۴۲).

تا اینجا، ادله طرف داران اصالت جنگ به همراه پاسخ معتقدان به اصالت صلح آورده شد. اینک، به بیان نظریه اصالت صلح می‌پردازیم.

۲. اصالت صلح

نظریه اصالت صلح، نسبت به نظریه اصالت جنگ، طرف داران کمتری دارد. برخی از فقیهان معاصر به صراحت از علیت حرابت سخن گفته‌اند (همان: ۲۲۸)، اما عده‌ای از پیشینیان، درباره جهاد ابتدایی، سخنانی گفته‌اند که لازمه آن اصالت

۱. شیوخ مشرکان را بکشید و خردسالان آنان را زنده نگه دارید.

۲. پاسخ دوم چندان درست به نظر نمی‌رسد زیرا به قرینه تقابل «شیخ» و «شرح» دریافته می‌شود که مراد از شیخ پیر مرد نیست، بلکه مطلق بزرگسال است و این شامل جوانان، میان سالان و پیر مردان می‌شود (شمس‌الدین ۱۹۹۷:

صلح است، فقیهانی که معتقدند حکم جهاد منسوخ شده است (زحیلی ۱۴۱۲: ۷۷-۷۸) یا جهاد مستحب است نه واجب (همان: ۸۷) یا تنها جهاد دفاعی مشروع است^۱ (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۰۵)، در حقیقت، در زمره معتقدان به اصالت صلح به شمار می‌آیند، هر چند این اقوال و آرانادر است.

برخی فقیهان معاصر جهاد ابتدایی را با هدف از میان بردن کفر و شرک - که آن را «جهاد دعوت» می‌گویند - مشروع نمی‌دانند. اینان معتقدند که علت جنگ با غیر مسلمانان - خواه مشرک و خواه اهل کتاب - حرابت و عدوان آنان است، نه کفرشان؛ از این رو، با کافران، از آن جهت که کافرند، نمی‌توان جنگید. البته، اینان جنگ را به منظور رفع موانع دعوت یا نجات مستضعفان از چنگال ستمگران نیز مشروع می‌دانند، ولی بر آن نام جهاد دفاعی می‌نهند، نه جهاد ابتدایی. از این رو، این گروه را می‌توان منکر قسمی از اقسام جهاد ابتدایی دانست، نه همه اقسام آن (رشیدرضا ۱۹۹۰، ج ۲: ۲۵۸؛ شلتوت ۱۳۹۹: ۹۳؛ زحیلی ۱۴۰۳: ۱۲۰؛ رشیدرضا ۱۴۰۸: ۳۱۲).

ادله عمده اصالت صلح آیات مقید جهاد و شماری از آیات صلح است. از نظر معتقدان به اصالت صلح، اساساً آیه مطلقیه در باره جهاد یافت نمی‌شود و، بر فرض، اگر هم یافت شود، با چند آیه مقید می‌گردد. همچنین، نسخ آیات مقید و نیز آیات صلح با آیات مطلق پذیرفتنی نیست. در ذیل به برخی از ادله‌ای که برای اثبات اصالت صلح اقامه شده است اشاره می‌کنیم:

۱-۲. آیات مقید

جهاد، در چندین آیه، تنها با آغاز تجاوز دشمن مشروع قلمداد شده است. این آیات مفید این معناست که علت جنگ با غیر مسلمانان حرابت و عدوان آنان است. آیات ذیل از این جمله‌اند:

۱. این نظریه به مؤلف تفسیر المنار نیز نسبت داده شده است (نوری همدانی ۱۳۶۶: ۲۹۴).

آیه اول: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

(بقره: ۱۹۰).

بر اساس این آیه، مسلمانان باید با کسانی که با آنان می‌جنگند نبرد کنند و به کسی ستم نکنند زیرا خداوند متعال تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد. بنابراین، علت مشروع بودن جنگ با کافران کفر آنان نیست، بلکه تجاوز و روحیه تجاوز کارانه آنان است (شمس‌الدین: ۱۹۹۷: ۲۳۰).

عده‌ای در اشکال به این نظریه گفته‌اند که این آیه با آیه سیف شده است (طبرسی ۱۴۰۸: ۵۱۰)، اما گروه مقابل، در پاسخ، چنین استدلال کرده‌اند که اولاً، مفاد این آیه نسخ‌پذیر نیست زیرا، در ذیل آیه، از تجاوز نهی شده است و نهی از تجاوز و مبعوض بودن ستمگران نزد خداوند امری نیست که تخصیص‌پذیر یا نسخ‌شدنی باشد؛ نمی‌توان گفت: ظلم بد است مگر فلان ظلم یا ظلم نکنید مگر فلان ظلم را (مطهری ۱۳۶۷: ۴۲-۴۳؛ شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۳۰). ثانیاً، نسخ امری خلاف اصل و قاعده است. بنابراین، نظریه نسخ مردود است. تنها راه جمع میان مفاد این آیه و آیه سیف حمل مطلق بر مقید است.

آیه دوم: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه: ۸).

خداوند متعال، در این آیه،^۱ مسلمانان را، نه تنها از مودت و عدالت‌ورزی در حق غیر مسلمانانی که به مسلمانان ستم نکرده و با آنان نجنگیده‌اند باز نمی‌دارد، به برخورد محبت‌آمیز و عادلانه نیز ترغیب می‌کند، چنان‌که در آیه بعد،^۲ به صراحت، مسلمانان را از اظهار مودت به غیر مسلمانانی که با مسلمانان جنگیده و به آنان ستم کرده‌اند باز می‌دارد.

۱. در اینکه این آیه دربارهٔ مشرکان است یا اهل کتاب یا هر دو اختلاف است (طبرسی ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۰۸).

۲. تنها، خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر هم‌پشتی کرده‌اند و هر کس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمگران‌اند (ممتحنه: ۹).

بنابراین، روشن می‌شود که علت جنگ حرابت و عدوان غیر مسلمانان است نه کفرشان (شمس‌الدین ۱۹۹۷: ۲۳۰).

اشکال مطرح شده درباره این آیه و پاسخ آن مانند آیه پیشین است^۱ (همان: ۲۳۰).

۲-۲. روایات

معتقدان به اصالت صلح، در استدلال به روایات، دو راه سلبی و ایجابی را در پیش گرفته‌اند. در شیوه سلبی می‌گویند: در تمامی روایاتی که برای مشروعیت جهاد ابتدایی به آن‌ها استناد می‌شود، کفر علت مشروع بودن جهاد ابتدایی قلمداد نشده است. اینان، در روش ایجابی و اثباتی، پارافراتر می‌گذارند و معتقدند که از برخی روایات می‌توان استفاده کرد که عدوان علت مشروع بودن جنگ است، نه کفر. از بارزترین این روایات روایاتی است که در آن‌ها پیامبر ﷺ، به هنگام اعزام مجاهدان به جنگ، آنان را از کشتن پیرمردان، زنان و کودکان نهی فرموده است. به ظاهر، ملاک نهی از کشتن این افراد آن است که چنین کسانی غالباً با مسلمانان نمی‌جنگند. اگر کفر علت مشروع بودن جهاد و کشتن می‌بود، این گروه نیز، چون کافران، می‌بایست کشته می‌شدند (همان: ۲۳۱).

نقد و ارزیابی دو دیدگاه

چنان‌که گذشت، تحلیل اساسی معتقدان به اصالت جنگ این است که دو آیه سیف و جزیه بیان‌کننده روابط مسلمانان با غیر مسلمانان است، آیه سیف درباره مشرکان و آیه جزیه درباره اهل کتاب. اینان هر آیه دیگر را، که با اطلاق این دو آیه ناسازگار است، منسوخ می‌دانند. اما، همان‌گونه که پیروان نظریه اصالت صلح نیز بیان کرده‌اند، نسخ راه‌حلی مناسب برای جمع میان مفاد آیات مطلق و مقید نیست زیرا خلاف اصل و همچنین نیازمند به دلیلی محکم است و تنها زمانی می‌توان بدان متوسل شد که راه‌حل مناسب‌تر و منطقی‌تری برای جمع میان مفاد این آیات یافت نشود.

۱. از ابن عباس، قتاده و حسن نقل است که این آیه با آیه سیف نسخ شده است (طبرسی ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۴۰۸).

از سوی دیگر، به موجب مفاد آیه ۲۹ سوره توبه، جنگ با اهل کتاب زمانی پایان می‌یابد که ایمان بیاورند یا حاضر به پرداخت جزیه شوند. پرداخت جزیه به حکومت اسلامی به معنای پذیرش باور مسلمانان و روی گرداندن از آیین پیشین نیست. بنابراین، نمی‌توان این آیه را دلیلی بر «علت بودن کفر و شرک» برای تشریح جهاد ابتدایی دانست.

همچنین، درباره آیه ۱۹۳ سوره مبارکه بقره باید یادآور شویم، اگرچه مفسران معنای واژه «فتنه» را در این آیه «شرک» یا «کفر» بیان کرده‌اند (جصاص ۱۴۰۵، ج ۱: ۳۲۴)، نگاهی به سیره حضرت محمد ﷺ در معاهده با کافران ذمی و نیز حکم قطعی اسلام، مبنی بر ممنوع بودن کشتار زنان و کودکان کافران حربی، بیان‌کننده این واقعیت است که، با حکم جهاد، کره خاکی از مشرک پاک نمی‌شود.

همان‌گونه که نظریه اصالت جنگ با نقدهایی جدی روبه‌روست، نظریه اصالت صلح نیز ادله معارضی دارد، که پذیرش آن را، به طور مطلق و در هر عرصه، ناممکن می‌سازد. برای مثال، خداوند هدف از بعثت پیامبر ﷺ را گسترانیدن چتر اسلام بر همه جهانیان می‌داند، به گونه‌ای که این دین را بر دین‌های دیگر پیروز گرداند: «او کسی است که پیامبرش را، با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز کند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند» (توبه: ۳۳)، اما پذیرش اصالت صلح بدین معناست که جهاد ابتدایی فقط در مواردی جایز می‌شود که کفار مانع دعوت به دین اسلام شوند و، در غیر این صورت، همزیستی مسالمت‌آمیز با حکومت‌های کفر سرلوحه قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، در نتیجه باور به اصالت صلح غایت ذکر شده در آیه بالا محقق نمی‌شود.

دیدگاه برگزیده

با توجه به خدشه‌های وارد شده به دو دیدگاه پیشین، می‌توان احتمال سومی را مطرح کرد تا راه حل مناسبی باشد برای جمع میان آیات مطلق و مقید جنگ، از یک سو، و جمع

میان آیات جنگ با آیات صلح، از سوی دیگر، و آن اینکه باید میان «کافران و مشرکان» و «حاکمیت کفر و شرک» تفکیک قائل شد. آنچه اسلام - که دینی است جهان‌شمول و نیز کامل‌ترین آیین آسمانی - بر نمی‌تابد حاکمیت کفر و شرک است نه وجود کافران و مشرکان.

احتمال سوم نیازمند بیان چند نکته است:

نکته نخست: هدف از آفرینش انسان پرستش خداوند متعال است^۱ (ذاریات: ۵۶) تا، در پرتو آن، انسان به کمال حقیقی و سعادت واقعی دست یازد. درست است که نهال خداخواهی و کمال‌طلبی در فطرت آدمی است^۲ (روم: ۳۰)، ولی بارور ساختن و سستبر کردن آن بدون ارسال رسل و انزال کتب میسر نبوده است. قرآن کریم، کامل‌ترین کتاب آسمانی، رسالت رسول اکرم ﷺ را - افزون بر تزکیه و تعلیم (جمعه: ۲) - فرمان دادن به کارهای پسندیده و بازداشتن از کارهای ناپسند، حلال کردن چیزهای پاک و حرام ساختن چیزهای ناپاک، برداشتن قید و بندها از دست و پای آدمیان (اعراف: ۱۵۷) و برپایی قسط و عدالت (حدید: ۲۵) می‌داند. بنابراین، دین اسلام رسالت سعادت بشر را بر عهده دارد و پیامبر اکرم ﷺ مبلغ و مبین پیام سعادت آفرین اسلام است.

نکته دوم: پیامبر اکرم ﷺ، برای ابلاغ دین، مأمور بوده است که انسان‌ها را به پرستش خداوند یکتا و دوری از شرک و گزینش آخرین و کامل‌ترین دین الهی فراخواند. شیوه‌ای که خداوند، برای این منظور، به پیامبر ﷺ توصیه می‌کند این است که:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ... (نحل: ۱۲۵).

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان، به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله‌نمای....

این فرمانی عام است که هم اهل کتاب و هم مشرکان را شامل می‌شود.

۱. و جنّ و انس را نیافریدیم جز برای آنکه مرا بپرستند.

۲. پس، روی خود را، با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است....

نکته سوم: سنت الهی بر آن است که انسان‌ها، با اختیار و انتخاب، دین حق و صراط مستقیم را برگزینند و به سعادت جاودان نایل آیند، نه با اکراه و اجبار زیر اکراه و اجبار با تکلیف آدمی و ثواب و عقاب در جهان واپسین ناسازگار است. آیاتی بسیار بر آزادی انتخاب آدمی دلالت می‌کند، از جمله:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (دهر: ۳).

ما راه را به او [انسان] نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس: ۱۰۸).

بگو: «ای مردم، حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس، هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان نیستم.»

بنابراین، خداوند می‌خواهد انسان‌ها، خود، راه ایمان یا کفر را برگزینند، هر چند برگزیدن راه کفر را نمی‌پسندد و کافران را به عذاب الیم و کیفر سخت وعده می‌دهد.

نکته چهارم: تحمیل عقیده و ایمان ناشدنی است. ایمان و اعتقاد امری قلبی و درونی است، که تنها با انتخاب آگاهانه به وجود می‌آید. هرگز نمی‌توان، با زور، ایمان و عشق و سایر امور معنوی و قلبی را آفرید. قرآن کریم، به صراحت، تحمیل عقیده را ناممکن می‌داند. برای نمونه می‌فرماید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... (بقره: ۲۵۶).

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است ...

چنان‌که می‌بینیم، در نگاه اول، دلالت آیات مطلق جهاد با این دسته از آیات، که در نکته سوم و چهارم بدان اشاره شد، تعارض دارد. برای جمع میان این دو دسته از آیات وجوه زیر متصور است:

یک - آیات مطلق جهاد ناسخ این آیات است. اشکال این سخن آن است که رابطه آیات مطلق جهاد با این آیات رابطه ناسخ و منسوخ نیست. نسخ شرایطی را می طلبد که در اینجا محقق نیست.^۱

دو - ناممکن بودن تحمیل عقیده در آیات یاد شده به معنای ناممکن بودن تحمیل ایمان قلبی است، نه اظهار ظاهری اسلام. بنابراین، برای جمع میان آیات مطلق جهاد و این آیات باید آیات جهاد را بر تحمیل ظاهری اسلام حمل کرد و، بدین گونه، میان علیت کفر و شرک و اکراه ناپذیر بودن ایمان سازگاری ایجاد کرد.

این نظر را می توان به علامه طباطبایی نسبت داد زیرا ایشان، ذیل آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بر ناممکن بودن تحمیل عقیده تأکید می کند (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۲: ۳۴۲-۳۴۳)، اما در ذیل آیات جهاد - در پاسخ به این اشکال خاورشناسان که گفته اند جهاد ابتدایی مستلزم اکراه غیرمسلمانان به پذیرش اسلام است - اکراه اجباری را با این شرح جایز دانسته است:

اولاً، چنین اکراهی مجاز است زیرا، پس از بیان و تبلیغ دین و اتمام حجت بر مشرکان، احیای انسانیت متوقف بر این است که این حق مشروع به کسانی که به اختیار اسلام نمی آورند تحمیل گردد. این در میان ملت ها و دولت ها شیوه ای پذیرفته شده است زیرا متمدنان از قوانین اجتماعی در ابتدا به اجرای قوانین فراخوانده می شوند، اگر نپذیرفتند، به هر وسیله ای به آنان تحمیل می گردد، گرچه به جنگ منتهی گردد، تا داوطلبانه و یا به اکراه بپذیرند و فرمان ببرند.

ثانیاً، این اکراه و اجبار در نسل اول متصور است، اما نسل دوم، با تعلیم و تربیت دینی، اصلاح می گردند و خود، با اختیار، دین توحیدی را برمی گزینند (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۲: ۶۸).

۱. از مهم ترین این شرایط آن است که، اولاً، مدلول دو دلیل با هم تنافی داشته باشند، به گونه ای که به هیچ وجه با هم سازگار و جمع شدنی نباشند. ثانیاً، از نظر زمانی، دلیل ناسخ پس از دلیل منسوخ باشد و، ثالثاً، موضوع آن ها یکی باشد.

اما این وجه نیز نمی‌تواند راه حل جمع میان آیات باشد. بی‌گمان، اکراه و اجبار در اسلام مردود است، خواه قلبی باشد، که امکان‌پذیر نیست، و خواه ظاهری باشد، که ارزشمند و تحسین‌برانگیز نیست. تحمیل ظاهری اسلام ممکن است، ولی اسلام‌ایمانی را ارزشمند و شوق‌برانگیز می‌داند که، اولاً، از روی اختیار و انتخاب باشد و، ثانیاً، از ژرفای دل برخاسته باشد. به همین دلیل، تقلید در اصول اعتقادی روانیست، بلکه این اصول را باید با نیروی اندیشه و خرد، که پیامبر و حجت درونی است، پذیرفت. چگونه ممکن است، از یک سو، گفت تقلید در اصول اعتقادی پذیرفته نیست و، از سوی دیگر، معتقد بود که اکراه به «اقرار به وحدانیت خداوند متعال» - هر چند ظاهری - جایز است؟ جمع میان این آیات با تبیین نکته‌های بعدی روشن می‌شود.

نکته پنجم: خداوند متعال اراده کرده است که این دین بر دیگر ادیان غلبه کند و، در سراسر گیتی، حاکمیت یابد. گسترش حاکمیت دین خدا، نخست با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و سپس با روش‌های قهرآمیز، امری ممکن و ارزشمند است و اراده الهی نیز بدان تعلق گرفته است.

دلیل اینکه خداوند اراده کرده است که دین اسلام سیطره و حاکمیت یابد آیه ۳۳ سوره توبه است.^۱ این آیه در سوره صف و، با اندکی تفاوت، در سوره فتح نیز آمده است (فتح: ۲۸؛ صف: ۹) و این نشان از اهمیت محتوای آن دارد. نکته توجه‌برانگیز این است که این آیه‌ها در سوره‌هایی قرار دارد که یکی از اساسی‌ترین مباحث آن جهاد با مشرکان و کافران است؛ به موجب این آیات، باید برای انتشار دین اسلام، در سراسر جهان، کوشید (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۲۰: ۲۴۷).

همچنین، وعده خداوند، به ایمان‌آوردگان و صالحان، جانشین ساختن آنان بر روی زمین است تا دین مورد پسند خداوند حاکم گردد (نور: ۵۵). به موجب این آیه، خداوند متعال به مؤمنان وعده داده است که دین مورد پسند آنان، یعنی اسلام، را در سراسر گیتی

۱. این آیه، در سطور پیشین، ذکر گردید.

حاکم فرماید. مراد از «تمکین دین» در عبارت «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ»، به قرینه آیات بسیاری که این ماده در آن‌ها به کار رفته است (یوسف: ۲۱ و ۵۶؛ کهف: ۸۴؛ حج: ۴۱)، استقرار حاکمیت دین اسلام است، نه صرف گسترش آن در میان افراد. ممکن است چنین تصور شود که این وعده الهی تنها با امداد و مصلح غیبی و بدون توسل به اسباب ظاهری حاصل می‌شود، اما این تصور نادرست است (طباطبایی ۱۴۰۳، ج ۲: ۶۷). بنابراین، جهاد ابتدایی از مهم‌ترین راه‌های استقرار حاکمیت دین خداست.

نکته ششم: آیات دیگری که در نظریه اصالت جنگ یا صلح دارای اهمیتی بسیار است آیات صلح است. درباره ارتباط میان آیات مطلق جهاد و آیات صلح چند احتمال به ذهن می‌رسد:

یک - آیات مطلق جنگ ناسخ آیات صلح باشد. این احتمال، حتی از نظر کسانی که می‌توان نظریه اصالت جنگ را بدانان نسبت داد، پذیرفته نیست زیرا آنان معتقدند که میان این دو دسته از آیات می‌توان جمع حاصل کرد. این گروه آیات صلح را بر صلح موقت، مانند هدنه، حمل می‌کنند و صلح دائم را با مشرکان مشروع نمی‌دانند (مقام معظم رهبری ۱۳۷۶: ۱۵).

دو - آیات صلح با آیات مطلق جنگ کاملاً سازگارند و نیازی به جمع نیست زیرا آیات مطلق جنگ بر آیات مقید حمل می‌گردند و آیات مقید بر علیت حرابت و عدوان دلالت دارند. مفاد آیات صلح این است که، هرگاه دشمنان از جنگ و ستم دست بردارند و خواهان صلح شوند، باید به ندای صلح طلبی آنان پاسخ مثبت داد. بر این اساس، آیات صلح کاملاً نظریه اصالت صلح را تأیید می‌کند. صلح دائم، از این نظرگاه، مشروع است. اما اراده خداوند بر غلبه دین اسلام بر هر دینی و گسترانیدن حاکمیت اسلام، چنان که در نکته پنجم نیز آمد، با این برداشت ناسازگار است.

سه - آیات صلح، به معنای اعم، دو دسته است: دسته‌ای به صلح مصطلح (عقد پیمان صلح پس از جنگ) اختصاص دارد و دسته‌ای به روابط مودت آمیز. دسته نخست ناظر بر روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر و شرک است و دسته دوم ناظر بر روابط

مسلمانان با غیر مسلمانان و نیز روابط حاکمیت اسلام با آنان. بر اساس این تقسیم‌بندی، از آنجا که اسلام حاکمیت کفر و شرک را نمی‌پذیرد و حاکمیت را از آن خود می‌داند، صلح دائم و همیشگی را میان حاکمیت اسلام و حاکمیت کفر و شرک بر نمی‌تابد و تنها به صلح موقت، در صورت مصلحت یا ضرورت، قناعت می‌ورزد، اما از آن روی که برای انسان‌ها حق حیات و انتخاب قائل است روابط مسلمانان - خواه حاکمیت و خواه افراد مسلمان - را، با کافران و مشرکانی که ستم‌پیشه نیستند، بر همزیستی مسالمت‌آمیز و محبت‌آمیز بنا نهاده است.

بر این اساس، آیه «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» را می‌توان از دسته نخست آیات صلح و آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...» را می‌توان از دسته دوم آیات صلح به‌شمار آورد. در این دو آیه قرینه‌هایی برای این تقسیم‌بندی وجود دارد. در آیه نخست، از «سلم» به معنای صلح سخن می‌رود و مورد خطاب پیامبر اکرم ﷺ است که تصمیم‌گیری درباره صلح با دشمنان بر عهده ایشان است و، در آیه دوم، سخن از مودت و عدالت‌ورزی است و مورد خطاب همه مسلمانان است. اگر این تقسیم‌بندی را بپذیریم، راه حل جمع آیات مطلق جهاد و این آیات بدین صورت است که دسته نخست آیات ناظر بر حالت ثانویه، در روابط حاکمیت اسلام و حاکمیت کفر، است و آیات مطلق جنگ ناظر بر حالت اولیه. ولی دسته دوم آیات ناظر بر حالت اولیه در روابط حاکمیت اسلام با غیر مسلمانان یا روابط مسلمانان با آنان است. بنابراین، در روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر اصل بر جهاد بوده، صلح حالتی استثنایی است و در روابط مسلمانان و کافران اصل بر همزیستی مسالمت‌آمیز و روابط عادلانه است و جنگ و خصومت حالتی استثنایی دارد.

نکته هفتم: برای تأیید احتمال سوم می‌توان از شواهد تاریخی نیز سود جست، که در اینجا به بیان دو برخورد پیامبر اکرم ﷺ با اهل کتاب مدینه و مشرکان مکه بسنده می‌کنیم: پیامبر اکرم ﷺ، پس از گذشت چند ماه از هجرت، با یهودیان مدینه

و اطراف آن پیمانی منعقد نمود. در این منشور مسلمانان و یهودیان در برابر دیگران یک امت خوانده شدند و متعهد گردیدند که هنگام هجوم دشمن مشترک، همگی، به دفاع پردازند و هزینه جنگ را تأمین کنند؛ یهودیان به آیین خود و مسلمانان به آیین خود باشند و یهودیان و وابستگان‌شان محفوظ باشند، مگر کسانی که مرتکب ستم و گناه گردند. چنین پیمانی به خوبی بیان‌کننده همزیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانان است (ابن هشام، ج ۲: ۱۴۷-۱۵۰).

همچنین، پیامبر اکرم ﷺ، در جریان فتح مکه، حاکمیت شرک را از میان برد و اسلام را حاکمیت بخشید. هرگز، در تاریخ نقل نشده است که پیامبر ﷺ، پس از فتح مکه، مشرکان را به اجبار به آیین اسلام درآورده است. از آن حضرت نقل است که فرمود:

هر کس به خانه ابوسفیان درآید در امان است و هر کس در خانه خویش ببیند در امان است و هر کس به مسجد الحرام درآید در امان است (آیتی ۱۳۶۶: ۵۵۸).

همچنین، پرچمی به عبدالله بن عبدالرحمن خثعمی داد و به او فرمود تا فریاد کند، هر کس در زیر پرچم وی درآید در امان است (همان: ۵۶۱).

باقی ماندن مشرکان بر شرک، تا مدت‌ها پس از فتح مکه، شاهدی دیگر بر مدعاست.^۱ پس از فتح مکه و حاکمیت اسلام، به دستور پیامبر ﷺ، مظاهر شرک و بت پرستی، مانند بتان گرداگرد کعبه، از میان رفت و مشرکان، دیگر، نتوانستند آیین شرک به جای آورند، ولی این امری کاملاً منطقی و مشروع است؛ حاکمیت از آن خداوند متعال است و او می‌تواند دین خود را حاکمیت بخشد و از حاکمیت شرک و مظاهر آن، که با حاکمیت دین الهی و قوانین اسلام کاملاً ناسازگار است، جلوگیری کند. همچنان که می‌تواند پیروان دیگر ادیان الهی را در انجام مراسم مذهبی و حفظ هویت دینی خود آزاد بگذارد.

۱. برای مثال، صفوان ابن امیه چهار ماه امان یافت تا در کار خود بیندیشد. او حتی، در جنگ هوازن، رسول خدا ﷺ را همراهی کرد و صد زره با وسایل دیگر به ایشان عاریه داد و در جِعْرَانه اسلام آورد (آیتی ۱۳۶۶: ۶۵-۵۸۳).

نتیجه

خداوند متعال سیطره و حاکمیت دین اسلام را بر جهان اراده کرده است، نه از میان رفتن کافران و مشرکان را. این اراده الهی، که به دست موحدان مسلمان جامعه عمل خواهد پوشید، با حاکمیت کفر و شرک ناسازگار است. از سوی دیگر، سنت و اراده الهی بر این تعلق گرفته است که انسان‌ها، به اختیار، ایمان آورند نه با اجبار زیرا ایمان آوردن به زور و اجبار نیست. خداوند خواسته است انسان‌ها ایمان آورند و تنها راه تحقق این خواسته را دعوت به دین می‌داند، که با شیوه‌های حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن امکان‌پذیر است.

بنابراین، علت جنگ - افزون بر تجاوز، عدوان و ممانعت از دعوت - حاکمیت کفر و شرک است، نه وجود کافران و مشرکان. از این رو، می‌توان گفت که اسلام با غیرمسلمانان، از آن جهت که غیرمسلمان‌اند، خصومت ندارد و آنان را، در آفرینش، برادر مسلمانان می‌داند و، به عبارتی، معتقد به اخوت انسانی است،^۱ چنان‌که در میان مسلمانان به اخوت ایمانی قائل است^۲ (حجرات: ۱۰). اسلام، در عین حال که اساس روابط مسلمانان و غیرمسلمانان را بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بنیان نهاده است، با نظام کفر و شرک و پیشوایان کفر و شرک سرسازش ندارد و قاعده اولیه را در برخورد با آنان جنگ می‌داند. این سخن بدان معنا نیست که اسلام برای رفع حاکمیت کفر و شرک، ابتدا، به جنگ دست می‌زند، بلکه، در نخستین گام، پیشوایان کفر و شرک را با شیوه‌های مسالمت‌آمیز به پذیرش خود فرامی‌خواند تا آنان، از رهگذر گزینش داوطلبانه، هم خود به سعادت جاودان رهنمون گردند و هم، بدون جنگ و خونریزی، هدف مسلمانان، یعنی گسترش حاکمیت دین خدا، تحقق یابد. از سوی دیگر، اصالت صلح با غیرمسلمانان و همزیستی مسالمت‌آمیز با آنان نیز به معنای رها کردن تبلیغ دین از راه حکم، برهان و اندرزهای نیک نیست.

۱.... رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند... (سید رضی، نامه ۵۳).

۲. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید....

بر پایه آنچه گذشت، پاسخ سؤال اصلی این نوشتار روشن می‌گردد، بدین صورت که در روابط مسلمانان یا حاکمیت اسلام با غیرمسلمانان، از آن جهت که غیرمسلمان‌اند، اصالت با همزیستی مسالمت‌آمیز است و خصومت و دشمنی حالتی استثنایی است، ولی در روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر اصالت با جنگ است و صلح حالتی استثنایی است.

با احتمال سوم، یعنی علت بودن حاکمیت شرک و کفر، ممکن است بتوان میان صاحبان دو نظریه اصالت صلح و اصالت جنگ بدین گونه سازگاری برقرار کرد که مراد گروه اخیر از کفر حاکمیت کفر باشد نه خود کافران و مشرکان و، در نتیجه، فقط در روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر اصل را جنگ بدانند. گواه بر این سخن آن است که معتقدان به اصالت جنگ بر این باورند که پیرمردان، زنان و کودکان غیرمسلمانان را نباید کشت و نیز با مشرکان نمی‌توان صلح دائم برقرار کرد. این می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که، از نظر این گروه، حاکمیت شرک و کفر علت جنگ است، نه خود کفر.

در برابر، محتمل است مراد معتقدان به اصالت صلح از کفر خود کافران و مشرکان باشد نه حاکمیت کفر و، در نتیجه، در روابط حاکمیت اسلام و نیز مسلمانان با کافران و مشرکان اصل را صلح بدانند، نه در روابط حاکمیت اسلام با حاکمیت کفر. گواه بر این احتمال آن است که اینان، برای علت نبودن کفر، به آیاتی مانند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» استناد می‌کنند زیرا پیامد علیت کفر را اکراه و اجبار غیرمسلمانان به پذیرش اسلام و کشتن آنان در صورت نپذیرفتن اسلام می‌دانند و از آنجا که اکراه را نمی‌پذیرند به علیت کفر نیز تن در نمی‌دهند.

کوتاه سخن آنکه، الگوی مناسب سیاست خارجی حکومت اسلامی تلاش برای از بین بردن حاکمیت شرک و کفر - با تحقق شرایط و ضوابط تعیین شده در کتب فقهی - و، در عین حال، در رابطه با غیرمسلمانان، اصل بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز است.

کتابنامه

قرآن کریم.

آلوسی بغدادی. *روح المعانی فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

آیتی، محمدابراهیم (۱۳۶۱). *تاریخ پیامبر اسلام*، تهران، دانشگاه تهران.

ابن رشد قرطبی (۱۴۰۸). *بداية المجتهد*، بیروت، دار القلم.

ابن قدامه حنبلی. *المغنی*، به نقل از نرم افزار الموسوعة الفقهية الكويتية.

ابن متوَّج (۱۳۴۴). *الناسخ والمنسوخ*، شرح سید عبدالجلیل حسین قاری، تهران، کتابفروشی محمدی.

ابن هشام، محمد. *سيرة النبوية*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۵۶ ق). *صحیح بخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

حصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵). *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.

الدسوقی، محمد عرفه. *حاشية الدسوقی علی الشرح الكبير*، بیروت، دار الفکر.

رازی، ابوالفتوح (۱۴۱۵). *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی.

راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵). *فقه القرآن*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

رشید رضا، محمد (۱۴۰۸). *الوحي المحمدي*، قاهره، الزهراء للاعلام العربی.

رشید رضا، محمد. *تفسیر المنار*، بیروت، دار المعرفة، ج ۲.

زحیلی، وهبة (۱۴۰۳). *العلاقات الدولية فی الاسلام*، بیروت، مؤسسه الرسالة.

زحیلی، وهبة (۱۴۱۲). *آثار الحرب فی الفقه الاسلامی*، دمشق، دار الفکر.

سید رضی (۱۳۶۸). *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

سیوطی، عبدالرحمان (۱۳۶۳). *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران، امیر کبیر.

الشربینی، محمد الخطیب. *معنی الْمُحْتاج*، بیروت، دار الفکر.

شلتوت، محمود (۱۳۹۹). *من توجهات الاسلام*، بیروت، دار الشروق.

شمس الدین، محمد مهدی (۱۹۹۷). *جهاد الامة*، دار العلم للملایین.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۰۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.

فاضل، مقداد (۱۴۲۵). *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم، مرتضوی.

- قشیری، مسلم بن حجاج بن مسلم (۱۴۰۸). صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷). سیری در سیره ائمه اطهار، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی. جهاد، تهران، صدرا.
- مقام معظم رهبری (۱۳۷۶). «مهادنه (قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس)»، «فصلنامه فقه اهل بیت، شماره ۱۱-۱۲، پاییز و زمستان.
- المنذری، حافظ (۱۴۰۰). مختصر سنن ابی داود، بیروت، دار المعرفه.
- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نوری همدانی، حسین (۱۳۶۶). جهاد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.